

تورم: راه حل ۲ درصدی

نویسنده: میلون مارکوز^{##}

غلامرضا احمدی^{##}

با شروع دهه ۱۹۸۰، نرخ تورم دو رقمی در میان اقتصادهای صنعتی شده جهان، چنان متداول شده بود که به آن به عنوان مانع اصلی رشد اقتصاد جهانی نگاه می‌شد. لذا از آن پس یک سیاست هدفمند روشن برای دستیابی به نرخ پایین تورم، بطور مداوم نظر سیاست‌گذاران اقتصادی جهان را به خود جلب نموده، و تعدادی از کشورها، مثل انگلستان، زلاندنو، استرالیا، ژاپن، سوئد و همچنین یازده کشور تحت نظر بانک مرکزی اروپا (ECR)، اصلاحات اساسی و قانونمندی را برای دستیابی به این هدف اتخاذ کرده‌اند. بطور مشخص، آنها بانک‌های مرکزی خود را مستقل‌تر نموده‌اند و از این رو مانع از جذب خویش به سوی مسائل مالی تورم‌زا شدند، به علاوه؛ در بیشتر مواقع بانک‌های مرکزی، مثل بانک مرکزی در کشور آمریکا، بازتر عمل کرده و یا سیاست‌های پولی شفاف‌تری را اتخاذ نموده‌است، تا بدین وسیله فرصت‌های بهتری برای ارائه فعالیت‌ها در اختیار بخش خصوصی قرار داده باشد.

امروزه این کشورها می‌توانند مدعی موفقیت‌های قابل ملاحظه‌ای در هر دو

*- Professor of Economics, Florida State University

##- غلامرضا احمدی؛ کارشناس امور پژوهشی - پژوهشکده امور اقتصادی

زمینه، کاهش تورم و انتظارات تورمی باشند. برای مثال؛ علی‌رغم افزایش قیمت انرژی در سال ۲۰۰۰، نرخ تورم قیمت کالاهای مصرفی از سه ماهه چهارم ۱۹۹۹ تا مدت مشابه سال ۲۰۰۰؛ به $2/7$ درصد در آمریکا $0/9$ درصد در کانادا، و در سوئد و ژلاندنو به 3 درصد کاهش یافت. اما ژاپن در این میان با نرخ تورمی منفی $1/2$ درصد به‌عنوان موردی خاص تلقی می‌شود. زیرا این کشور اخیراً شروع به برخاستن از یک رکود طولانی نموده‌است.

در حال حاضر با وجود نرخ‌های تورمی یک رقمی، بیشترین توجه بر روی اندازه کمی نرخ تورم متمرکز است، به این معنی که نرخ تورم «مطلوب» باید چه رقمی باشد. شواهد امر نشان می‌دهد که سیاست‌گذاران در این منطقه، هر چند آزمایشی، به شکلی متفق‌القول بر این اعتقادند که «راه‌حل ۲ درصدی»، پاسخ خوب و مناسبی به این سؤال می‌باشد. برای مثال رقم تورم مورد نظر بعضی از کشورها به قرار زیر است:

$2/5$ درصد برای بانک انگلستان، کمتر از 2 درصد برای ECB، 1 تا 3 درصد برای ریکس بانک سوئد، 1 تا 3 درصد برای بانک کانادا، صفر تا 3 درصد برای رزرو بانک ژلاندنو و 2 تا 3 درصد برای رزرو بانک استرالیا. با اینکه فدرال رزرو دارای هدف تورمی دقیق نمی‌باشد، اما نرخ تورم در آمریکا در پایان رکود در سه ماهه دوم ۱۹۹۱ بطور میانگین 3 درصد بوده‌است. نشریه «نامه اقتصادی» سؤال زیر را نیز پاسخ می‌دهد بدین مضمون که «راه‌حل ۲ درصدی» برای مسئله تورم تا چه حد به شکل نظری مورد ارزیابی و حمایت قرار گرفته که اخیراً این نرخ تورم نیز، مطلوب شناخته شده‌است؟

قانون میلتن فریدمن و منافع داشتن نرخ تورم صفر درصد

میلتن فریدمن در ۱۹۶۹ نرخ تورمی را مطلوب نامید که خانوارها برای نگاهداری دارائی پولی خود که بهره ندارد جریمه‌ای پرداخت نکنند (هزینه‌ای در برداشته باشد) لازمه این کار نرخ بهره اسمی صفر است. به طوری که درآمد واقعی

پول، که از نقطه نظر نرخ تورم منفی است، دقیقاً برابر درآمد واقعی دارائیه‌ها باشد. این به اصطلاح قانون فریدمن مدلهای نظری اخیر را مطرح و عیان کرده است.

این مدلها از طریق و روش تطابق داخلی چگونگی منجر شدن تورم به عدم کارایی استفاده از منابع اقتصادی را مورد آزمایش قرار می‌دهند و با استفاده از مدلها اهمیت عدم کارایی آنها را به شکل کمی به نمایش می‌گذارند.

با بکارگیری قانون فریدمن به عنوان یک نقطه عطف، میزان استاندارد رفاه از دست داده شده در رابطه با تورم، محاسبه شده است که برابر است با درصد تغییر جریان مصرف خانوار (یا درآمدش)؛ به شکلی که خانوار الزاماً بین دو نرخ تورم بی تفاوت است.

تعداد بی‌شماری از مطالعات نظری که به این موضوع اختصاص یافته تخمین‌هایی از هزینه‌های رفاهی تورم متعادل؛ مثلاً از افزایش نرخ تورم از صفر تا ده درصد ارائه کرده است که در محدوده تقریبی $\frac{1}{3}$ درصد تا $\frac{1}{4}$ درصد کاهش جریان مصرف (یا درآمد) خانوار قرار می‌گیرد.

اقتصاددانان اندازه این هزینه‌های رفاهی را به چند طریق تخمین زده‌اند. برای مثال؛ به مطالعات اولیه و مطالعات کولی و هانسن^(۱) در ۱۹۸۹ نیز می‌توان اشاره کرد که تورم را به عنوان مالیات بر مصرف و هزینه‌های متعلق به مبادله پول می‌انگاشتند آنها دریافتند که این هزینه‌ها دارای سمت و سوئی به طرف پایین‌ترین حد گسترده‌ای هستند که در بالا عنوان شد. اما در هر شکل؛ تورم پراکندگی‌های اضافی را القاء می‌کند که باعث افزایش هزینه‌های رفاهی می‌شود.

برای مثال؛ اجتناب از مالیات‌های تورمی، می‌تواند موجب انحراف منابع از مسیر تولید گشته و برای سرعت بخشیدن به گردش پول نیز در سیستم پرداخت قرار گیرد.

چنین واکنشی به نرخ بالای تورم می‌تواند اشکال متعددی یابد؛ از سفرهای

تکراری خانوارها به بانک‌ها یا ماشین‌های خودپرداز (عابر بانک) ATM^(۱) گرفته تا اختصاص دادن مقادیر بیشتری از سرمایه و کارگر در بنگاه‌ها؛ برای افزایش بهره‌وری؛ از طریق در اختیار گرفتن مدیریت عملیات مالی برای ایجاد یک سیستم غیر پولی (اغلب متکی به سیستم انتقال مالی الکترونیکی)؛ که به عنوان وسیله‌ای برای تسویه حساب مبادلات استفاده می‌شود. همچنان که تورم افزایش می‌یابد؛ منابع اقتصادی بیشتری از طریق این کانال‌ها به سوی مبادله و خدمات جریان می‌یابد و کمتر در جریان تولید قرار می‌گیرد. به همین جهت با کاهش تولید و مصرف رفاه کاهش می‌یابد. علاوه بر آن، نرخ تورم مورد انتظار؛ نرخ بهره اسمی بالاتری را ترغیب می‌نماید.

وقتی که بنگاه‌ها در مقابل درآمدهای ناشی از فروش جاری و کسب درآمد بیشتر و تأمین منابع مالی مورد نیاز جهت پرداخت هزینه‌های سرمایه‌ای برای راه‌اندازی کارهایشان مجبور به استقراض می‌شوند، یا زمانی که خانوارها در مقابل درآمدهای جاری و تأمین منابع مالی خرید کالاهای بادوام، مجبور به استقراض می‌شوند؛ در این زمان است که هزینه‌های تأمین منابع مالی بنگاه‌ها بیشتر شده و باعث کاهش سرمایه به کار گرفته شده می‌گردد و حجم کالاهای بادوام خریداری شده توسط خانوارها، کاهش یافته و با کاهش مصرف، رفاه خانوارها کمتر خواهد شد.

در سال ۱۹۹۹ فلد اشتاین تلاش نمود از دیدگاهی دیگر و بطور نظام‌مند اثر هزینه‌های تورمی را بر روی نرخ رشد اقتصادی اندازه‌گیری کند. او به ویژه علاقمند به هزینه‌های پایین تورم بود و راه حل ۲ درصدی را به عنوان معیاری در مقابل محیطی با قیمت ثابت یا تورم صفر اتخاذ کرد. او دریافت که اثرات مستقیم نادیده گرفتن درآمد ناشی از نرخ بهره، برای دارایی‌های پولی که در مقابل نگهداری آنان هیچ‌گونه بهره‌ای پرداخت نمی‌شود؛ نسبتاً کوچک است، اما به جای آن نظرش را متوجه روابط متقابل بین تورم و سایر اقدامات منحرف‌کننده‌ای می‌نماید که در مورد کدهای مالیاتی؛ شامل

سرمایه و درآمدهای مالیاتی ناشی از کار و کاهش مقدار رهن مسکن که بر جای می‌ماند، نمود. بعد از محاسبه درآمدهای از دست رفته، دولت از محل ضرب سکه تخمین‌های تقویتی دقیقی؛ معادل یک درصد کاهش در جریان درآمدی تولید ناخالص داخلی بدست آورد، که با افزایش نرخ تورم بین صفر تا دو درصد ارتباط داشت. سایر محققان نیز این بحث را به این صورت بیان داشته‌اند که نرخ تورم صفر درصد در بلند مدت منجر به افزایش کارایی نحوه توزیع منابع اقتصادی می‌شود.

بحث آنها بر این فرض قرار دارد که اقتصاد ما یک اقتصاد پویا است که در آن انواع محصولات، تولید و مصرف می‌شود و به موازات آن وسایل تولید نیز بطور ثابت در حال تغییر است. برای اینکه «دستهای نامرئی» در بازار در این محیط عملکرد داشته باشند؛ لازم است تصمیمات متعددی در سطح اقتصاد خرد بنگاهها و مصرف‌کننده نیز گرفته شود. وقتی که میانگین نرخ تورم در دراز مدت صفر است، سطح کلی قیمت ثابت است، بنابراین می‌توان هر تغییری را که در قیمت یک کالا مشاهده می‌شود؛ با اطمینان، به تغییر در قیمت‌های نسبی، نسبت داد. این تغییرات نسبی در قیمت، نشانه‌هایی هستند که بنگاهها باید با تکیه بر تولید و ذخیره‌سازی انبارهای خویش و تصمیمات بکارگیری عامل تولید نیز درباره آنها تصمیمی اتخاذ نمایند. خانوارها هم باید برای تولید متکی به سبد مصرفی و یا سرمایه‌گذاری خود باشند. مجموع قیمت تورمی موجب سردرگمی در قیمت مربوطه می‌شود و باعث بروز عدم اطمینان نیز می‌گردد؛ که این حالت می‌تواند منجر به تصمیماتی در نقطه زیر مطلوبیت به‌وسیله بنگاهها و خانوارها گردد؛ به‌طوری‌که ترغیب عدم کارایی در انتقال منابع اقتصادی، موجب عدم تولید کالاهای با ارزش می‌گردد؛ نتیجه این امر کاهش در رفاه خواهد بود.

آیا تورم فوایدی دارد؟

راه‌حل‌های ارائه شده در بحث‌های فوق یعنی؛ در نظر گرفتن «دو درصد تورم

به عنوان راه حل مشکلات تورم»، مطلوب به نظر نمی‌رسد. نظر اقتصاددانان فوق بر این است که سیاست قیمت‌های ثابت؛ یعنی (تورم صفر) یا سیاست‌های پولی انقباضی یابد جز اهداف بلندمدت بانک‌های مرکزی باشد.

اما با این اوصاف هنوز اقتصاددانانی هستند که از قبول سیاست‌های تورمی مثبت در درازمدت حمایت می‌کنند.

زمانی که اقتصاد، شوک منفی مثل کمبود نفت - که منجر به کاهش میزان تولید کارگران می‌گردد - را تجربه می‌کند و زمانی که خانوارها و بنگاه‌ها کاملاً آگاه بوده و تصمیمات منطقی اتخاذ می‌نمایند، نتیجه اقتصادی مؤثر در بازار کار، کاهش در دو سطح اشتغال و نرخ دستمزد واقعی است.

بعضی از اقتصاددانان این گونه بحث کرده‌اند که دستمزد اسمی غیرقابل انعطاف بوده و دارای روندی از بالا به پائین است و این ثبات وقتی قیمت‌ها ثابت است، می‌تواند مانع کاهش دستمزد واقعی گردد. در نتیجه واکنش در قبال اثرات شوک عرضه منفی؛ کاهش بیشتری در اشتغال خواهد بود، نه آنچه که ما آن را مطلوب تلقی می‌کنیم.

در این حالت سیاست تورم مثبت موقعیتی را فراهم خواهد آورد که دستمزد واقعی کاهش یابد، اگر چه دستمزدهای اسمی کاهشی پیدا نکرده باشد، در نتیجه اشتغال را قادر می‌سازد تا شوک کمتری را متحمل شود. آکرلوف^(۱)، ئی. تی. ال (۲۰۰۰) معتقد است که در محیطی با تورم پائین، دستمزدهای اسمی نیز ممکن است در کوتاه‌مدت غیرقابل انعطاف و دارای رشد مثبت باشد. ضمن اینکه خانوارها اقدام به عقد قراردادهای کارگری می‌نمایند که در آنها هیچ‌گونه شرایطی برای تورم در نظر گرفته نشده است. در این حالت؛ دستمزدهای واقعی همراه با تورمی که در تمام طول دوره قرارداد وجود دارد خنثی شده و گستردگی اشتغال تحت نرخهای متعادل تورم، بالاتر از شرایطی است که قیمت‌ها؛ در محیط قیمتی، ثابت باشند.

1- Akerlof, etul., 2000.

منتقدین در برخوردهای انتقادآمیز خود با این نظریه‌ها بر این عقیده‌اند که این داستانها با رفتار منطقی خانوارها، سازگاری ندارد و کاملاً متناقض به نظر می‌رسد. آنها تلویحاً می‌گویند که وقتی خانوارها بطور منطقی حق انتخاب دارند، علاقمندند که کاهش دستمزد واقعی را از طریق بالا بودن تورم بپذیرند، تا از طریق پائین‌تر بودن دستمزد اسمی.

آنها بطور ضمنی نیز معتقدند که بنگاهها قادر به تنظیم هزینه‌های کارگری، بدون تغییر دادن دستمزد اسمی نیستند. با این وجود تا مادامی که ثبات دستمزدهای اسمی در کوتاه‌مدت از نظر این منتقدان از امنیت برخوردار است، فوایدی در تورم متعادل وجود دارد، اگرچه اخیراً هیچ‌یک از مطالعات انجام شده به وضوح روشن ننموده است که این فواید آیا به اندازه کافی زیاد می‌باشد که بتواند رفاههای از دست رفته ناشی از تورم بالاتر که در فوق شرح داده‌شد را جبران کند یا خیر؟

نهایتاً اینکه برای اجرای سیاست‌های انقباضی پولی مطلوب تحت قانون فریدمن مستلزم این است که نرخ بهره اسمی برابر صفر باشد؛ که در عمل حد پایین‌تری است و جوامع اقتصادی کمتر آن را تجربه کرده‌اند. البته ژاپن یکی از جوامع قابل توجه و استثنائی است؛ اگرچه شدت بحران بانکداری ژاپن، با حجم وامهای فوق‌العاده و پی بردن به نیاز اصلاحات ساختاری عمده‌ای که در درون بخش مالی، توأم با نرخ بهره صفر در بانکهای این کشور وجود دارد؛ موجب پوشیده ماندن نتیجه‌ای است که انتظار می‌رفت، بتوان از طریق تجربه کسب نمود؛ با این شرایط، اگر فواید کاهش نوسانات چرخه تجارت بزرگ باشد، پس بانکهای مرکزی برای اجتناب از رکود می‌بایست این‌قدر انعطاف‌پذیری داشته باشند که بتوانند نرخ بهره را پائین‌تر آورند.

برای مثال، اگر نرخ بهره واقعی (تورم تعدیل شده) بتواند ۳ درصد باشد و اگر مقدار حداکثر نرخ بهره‌ای که بانک مرکزی پیش‌بینی می‌کند، پایین‌تر از میانگین درازمدت معادل ۲ درصد باشد، در این حالت هدف پایین نگاه داشتن تورم دارای میانگین یک درصد خواهد بود.

اگر نرخ بهره واقعی کمتر باشد، یا اگر مقامات مسئول تعیین‌کننده سیاستهای پولی احتیاج به حذف مقدار بیشتری از نرخ بهره در مواقع ضعف اقتصادی داشته باشند، آنگاه نرخ میانگین مطلوب تورم، براساس آن افزایش خواهد یافت.

نتیجه

در بیست سال گذشته، تقریباً تمامی اقتصادهای صنعتی در سراسر جهان به این نتیجه رسیده‌اند که نرخ تورم بالا، از عوامل تعیین‌کننده توسعه در اقتصاد آنها و رفاه شهروندانشان می‌باشد. بنابراین آنها اقدامات دقیقی برای پایین نگهداشتن نرخ تورم و تضمین پایین باقی ماندن آن نموده‌اند.

سوالی که اکثراً با آن دست به گریبانند این است که نرخ تورم چه اندازه باید پایین نگاه داشته شود؟ به گونه‌ای که شواهد امر نشان می‌دهد؛ شاید پیرامون انتخاب نرخ ۲ درصد، اتفاق نظر موقتی وجود داشته باشد. تحقیقات نشان می‌دهد که امروزه از کاهش نرخ تورم در حد صفر، و سیاستهای پولی انقباضی، حمایت می‌شود.

اگرچه بر روی انجام تحقیقات بیشتری درباره عملکرد اقتصادی نرخ تورم در حد صفر و سیاستهای پولی انقباضی به وسیله لوکاس در سال (۲۰۰۰) تأکید گردیده، و تأثیر سیاستهای انقباضی مختلف، شامل قراردادهای مالی و کارگری، که براساس آن فعالیت‌های اقتصادی سازمان می‌یابد، مورد بررسی قرار گرفته است؛ اما نتیجه این تحقیق احتمالاً این است که بحث و گفتگو پیرامون نرخ تورم ۲ درصد به‌عنوان راه حل می‌بایست تقویت شود.

در هر حال احتمال پیشنهاد اصلاح این اهداف تورمی ممکن است در آینده مورد توجه فراوان قرار گیرد.

منابع:

- 1- Akertof, George A., William Dickens, and George Perry. 2000. "Near Rational Wage and Price Setting and the Long Run Philips Curve." *Brookings Papers on Economic Activity* 1, pp.1-44.
- 2- Friedman, Milton. 1969. *The Optimal Quantity of Money and Other Essays*. Chicago: Aldine.
- 3- FRBSF Economic Letter, Number 2001-03, February 2, 2001.





پښتونستان د علوم او انساني مطالعات فرانسې
پرتال جامع علوم انساني